

## تحلیل استعاره مفهومی سخن در قصاید خاقانی

### چکیده

استعاره در سال‌های اخیر و در نظریه شناختی، معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرده است که از آن، تحت عنوان «استعاره مفهومی» یاد کرده می‌شود. طبق این نظریه، استعاره فقط در سطح واژگان، جملات یا حتی در زبان نیست بلکه در ذهن، رفتار و اعمال افراد یک جامعه و به شکل ناخودآگاه نمود پیدا می‌کند؛ بنابراین، یکی از کارکردهای اساسی این نوع استعاره، تبیین و بررسی طرز فکر و اعمال و رفتار انسان‌ها در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. از این رهگذر ما در این مقاله به بررسی استعاره مفهومی سخن در قصاید خاقانی که یکی از مهم‌ترین شعرای قرن ششم است، پرداخته‌ایم تا ریشه مناقشات و منشأ مجادلات او با شعرای هم‌عصرش را دریابیم. در این تحقیق مشخص شد که خاقانی سخن را به‌مثابه مُلک، معجزه و سحر، عروس دوشیزه، رقابت، مروارید، خوراکی و درخت می‌داند که نوعی خودبرتری‌بینی و یگانه‌انگاری در ذهن خاقانی باعث مجادلات و بداخلاقی‌های او با شعرای دیگر گردیده است.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، خاقانی، مناقشه، مجادله، سخن.

## استعاره و فواید آن در زبان

در قلمرو بلاغت و علوم بلاغی، استعاره یکی از مهم‌ترین ارکان صورخیال محسوب می‌گردد و با یاری استعارات، بسیاری از سخنان و اشعار ادیبان و سخنوران از سخنان ساده و معمولی جدا گشته و در مسیر زیبایی سخن، راه می‌پیماید. اهمیت استعاره در شعر و علوم بلاغی به حدی است که ارسطو در فن خطابه می‌گوید: « آنچه که در بیشتر عبارتهای بلاغی انگیزه مسرت است منشأ آن، استعاره است و مقداری ابهام و پیچیدگی، که مخاطب بعداً آن را درمی‌یابد. » ( شفیع کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۱۱)

انسان‌ها برای برقراری ارتباط با یکدیگر ناچار به استفاده از زبان می‌باشند و این زبان است که منظور آنها را به دیگران منتقل می‌کند و با کمک آن بسیاری از تجربیات از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر می‌رسد؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که زبان و تجربه با یکدیگر کنش و واکنش دارند. « و چنان در اساس درهم ادغام شده‌اند که دشوار می‌توان آنها را دو وجود مجزاً دانست. زبان واقعیت را به هیأت خود خلق می‌کند؛ پس کاربرد زبان به این شکل، اساساً مستلزم آن است که از طریق یک نوع واقعیت به واقعیتی از نوع دیگر برسیم. این فرایند در اساس فرایند انتقال است. » (هاوکس، ۱۳۷۷: ۹۱)

قدما نیز در بسیاری از موارد و در تعاریف خود استعاره را ابزار انتقال معنی و تجربه، تعریف می‌کرده‌اند و معنای لغوی استعاره که « به معنی طلب کردن چیزی به عاریت است و در اصطلاح لفظی است که استعمال شود در غیرمعنای اصلی. » (رجایی، ۱۳۷۹: ۲۸۷) مؤید این معنی است که شاعر با کمک گرفتن از یک واژه و نشانه‌های آن در جمله، تجربه و معنای دیگری را به مخاطب انتقال می‌دهد و این همان فایده و کاربرد استعاره در زبان است که نشان می‌دهد « شاعر با استفاده آگاهانه از استعاره، به گونه‌ای فعال به فرایند گسترش دادن مشغول است و به مدد آن

عرصه‌های تازه‌ای از واقعیت را پیوسته در زبان محصور می‌کند، ابعاد تازه‌ای از تجربه را ثبت می‌کند و آنها را در محدوده آن زبان دسترس‌پذیر می‌سازد. « (هاوکس ، ۱۳۷۷ : ۹۶) همچنین باید دانست انسان در عرصه انفعالی ذهن، گاهی اسیر عواطف و احساسات می‌شود و بیان او نیز تحت تأثیر این انفعالات درونی قرار می‌گیرد. « به زبان ساده- تر، نگرش او نگرشی مخیل و عاطفی می‌شود، آنگاه برای بیان این دریافت و نگرش زبان دیگرگونه و غیرعادی می‌- طلبد، زبانی که حقیقی و ارجاعی نیست، غیرمنطقی و خیالی است. «(چاوشی ، ۱۳۸۱ : ۱۰۰)

#### استعاره در سال‌های اخیر

با وجود تعاریف فراوان، متعدد و گوناگونی که قدما از استعاره در کتاب‌های بلاغی آورده و انواع استعاره را تقسیم‌بندی و تبیین نموده‌اند، به نظر می‌رسد باز هم استعاره و کاربرد آن در علوم مختلف غیر از ادبیات، آن‌گونه که هست و باید و شاید، بررسی نگردیده است. « یکی از پریشان‌ترین تعاریف‌ها در کتب بلاغت پیشینیان، استعاره است. تعریف‌های مختلف و نمونه‌های گوناگونی که از این کلمه در آثار متقدمان آمده، نشان می‌دهد که ایشان ، همواره درباره مفهوم و حوزه معنوی این کلمه ، متزلزل بوده‌اند. « (شفیعی کدکنی ، ۱۳۵۸ : ۱۰۷)

اما امروزه، استعاره تنها موضوع بررسی ادبیات نیست بلکه بسیاری از رشته‌های علمی به بررسی آن پرداخته و درباره کاربرد و نقش آن چهارچوب‌هایی ارائه داده‌اند . « مثلاً در زبان‌شناسی اینک توجه به کنش زبانی و جنبه- های کاربرد شناختی زبانی بیشتر شده‌است. خوانش و تحلیل متن و گفتار، ارتباط بافت با کلمه و معنای مجازی، بیش از پیش مورد توجه زبان‌شناسان قرار گرفته‌است. همچنین در رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت و زیبایی‌شناسی، استعاره جایگاهی به خود اختصاص داده‌است. « (قاسم زاده ، ۱۳۷۹ : ۲۵)

یکی از مهم‌ترین رشته‌هایی که به بررسی استعاره می‌پردازد، همان‌طور که اشاره شد، زبان‌شناسی است که بر اساس دیدگاه‌های زبان‌شناسی قرن بیستم، « استعاره، اصل همه‌جا حاضر در کل زبان است. در واقع در همه زبان‌ها

می‌توان ساختارهای استعاری با ریشه‌های عمیق را یافت که پنهانی در معنای آشکار تأثیر می‌گذارند. استعاره را نمی‌توان از زبان سترده، بی‌آنکه در فعل ستردن از استعاره استفاده شود، هیچ استفاده‌ای از زبان نمی‌شود کرد که سراسر است، یعنی عاری از استعاره باشد؛ زیرا در این ادعایی هم که به زبان می‌آید از استعاره استفاده می‌شود. « (هاوکس، ۱۳۷۷: ۹۱)

بنابر این دیدگاه، در سخنان روزمره و عادی که بین همه افراد یک جامعه رد و بدل می‌گردد، از استعاره برای انتقال مفاهیم و تجربیات به یکدیگر استفاده می‌شود و استعاره را از سطح شعر و ادبیات خارج کرده و به ذهن و زبان و رفتار همه افراد یک جامعه گسترش می‌دهد که بررسی‌های زبان‌شناختی که در باب استعاره در سال‌های اخیر انجام گرفته، نشان می‌دهد که هدف مشخص و متحقق همه آنها، کندوکاو و نفوذ چشمگیر و ارزشمند زبان-شناختی بوده است. (ر.ک: همان، ۱۳۷۷: ۱۰۲)

در واقع، مطالعات زبان‌شناسی در چند دهه اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که بر اساس آن، استعاره تنها آرایه ادبی یا یکی از صور کلام نیست، بلکه فرایندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌گردد. این دیدگاه نخستین بار توسط جورج لیکاف و مارک جانسون، در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم» مطرح شد. «تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کارکردهای استعاره، محدود به حوزه مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست. استعاره همچون ابزاری مفید نقش مهمی در شناخت و در پدیده‌ها و امور دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه ریزی می‌شود. از این دیدگاه استعاره بر حسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و نقشی بسزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کند.» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۰)

آنها (لیکاف و جانسون) به این نتیجه رسیدند که ذهن انسان، برای بیان مفاهیم انتزاعی نشان می‌دهد که در ذهن خویش مفاهیم عینی را چگونه بیان یا درک می‌کنیم. «آنها این نوع استعاره را که ریشه در زبان روزمره و متعارف دارد و اساساً مبتنی بر درک امور انتزاعی بر پایه امور عینی و مفهومی یا تصویری کردن مفاهیم ذهنی است،

استعاره مفهومی یا ادراکی نامیدند. « (همان : ۱۲۴) البته این را نیز باید اضافه کرد که به باور آنها ، استعاره‌های مفهومی به‌طور اتفاقی ساخته نمی‌شوند، بلکه بر اساس کنش‌های متقابل و پایدار با محیط‌های فرهنگی و فیزیکی‌مان ساخته و پی‌ریزی می‌گردند. این کنش‌های پایدار در واقع همان پایه‌های تجربی هستند که هیچ استعاره‌ای جدا از آنها فهمیده نمی‌شود. « برای مثال استعاره " زیاد بالاست " را تجربه زیستی و امر مسلّم اجتماعی - مثلاً اینکه هنگام ریختن آب در ظرف ، افزوده شدن به حجم آب موجب بالا آمدن سطح آن می‌شود - پدید می‌آورد. بدین ترتیب اغلب اوقات، استعاره مفهومی تنها توسط یک فرد شکل نمی‌گیرد، بلکه ماهیت آن جمعی و اشتراکی است و از این-رو، در تغییر و تحولات اجتماعی به تغییر استعاره‌ها نیز باید توجه کرد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که تغییر در برخی از استعاره‌ها می‌تواند شاخصی باشد برای ارزیابی جنبه‌هایی از تحولات اجتماعی و فرهنگی. « (همان : ۱۳۱)

در استعاره مفهومی همواره دو قلمرو مطرح است که یکی قلمرو مقصد یا هدف است و دیگری قلمرو منبع یا مبدأ و باید دانست که « اساس رابطه در استعاره مفهومی، میان دو واحد ارگانیک یا دو مجموعه به شکل تناظر یک‌به‌یک صورت می‌گیرد که به آن « انگاره » می‌گویند. انگاره‌ها یکی متعلق به قلمرو مبدأ یا منبع است که اغلب مفهومی و عینی و ملموس است و ارگان دیگر دارای مفاهیم انتزاعی و ذهنی است ( دست کم نسبت به قلمرو منبع ) که قلمرو مقصد یا هدف نامیده می‌شود. به این ترتیب انگاره‌ها به‌مثابه ساختارهای بنیادین، طرح‌های تصویری ذهن و الگوی ارتباطی بین مفاهیم موجود در ذهن انسان هستند که کشف و دستیابی به آنها موجب پرده-برداری از بسیاری از پیچیدگی‌های معنایی و درک آسان‌تر ارتباط میان عبارت‌ها و پدیده‌ها خواهد شد . « ( بهنام ، ۱۳۸۹ : ۹۳ )

برای روشن شدن موضوع، استعاره مفهومی « مباحثه جنگ است » را در جملات زیر به‌عنوان مثال می‌آوریم : « مدعیات شما غیرقابل‌دفاعند، در نقادیش دقیقاً به هدف زد ، استدلال‌هایش را درهم کوبیدم ، ... تمام این جملات در یک بحث پیرامون آن به کار رفته‌اند. کاربرد این جملات برای کاربران معمول زبان فارسی امری عادی است؛ طوری که هیچ‌یک از آنها جملات فوق را مصداق صنایع ادبی و آرایه های لفظی نمی‌دانند، اما در پس تمام این عبارات چیزی به نام استعاره مفهومی نهفته است؛ زیرا کمی دقت در این جملات نشان می‌دهد که اغلب آنها از

واژگان ، مفاهیم و اصطلاحاتی استفاده کرده‌اند که ذاتاً مربوط به قلمرو جنگیدن هستند. چنان‌که کاربرد و معنای اولیه غیرقابل دفاع بودن، به هدف زدن و درهم کوبیدن ، مربوط به جنگ است نه بحث. گویی ورای ذهن گویشوران فارسی تصویری از جنگ نقش بسته‌است که هنگام سخن گفتن از بحث، گاه به آن نظر می‌کنند یا بحث را به‌مثابه جنگ فهمیده‌اند. در زبان‌شناسی شناختی به فهم یک حوزه مفهومی بر حسب حوزه مفهومی دیگر، استعاره مفهومی گفته می‌شود، چنان‌که در مثال فوق، حوزه مفهومی بحث کردن بر اساس جنگیدن، فهمیده شده‌است . « ( هوشنگی و سیفی پرگو ، ۱۳۸۸ : ۱۲ )

#### خاقانی و استعاره مفهومی

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، استعاره همچون ابزاری مفید، در جهت شناخت پدیده‌ها و امور اجتماعی و فرهنگی یک جامعه به ما کمک می‌کند تا بهتر درک کنیم که افراد آن جامعه در یک بازه زمانی مشخص چگونه می‌اندیشیده‌اند و به تبع آن چگونه رفتار می‌کرده‌اند. در واقع ما با کمک استعاره‌های مفهومی می‌توانیم به یک مدل فرهنگی و اجتماعی برسیم که به‌وسیله آن بتوان رفتارهایی را که در ارتباط و در طول آن مدل فرهنگی ایجاد می‌شوند را بررسی و نتیجه‌گیری کرد. همچنین باید دانست که در زبان‌شناسی شناختی ، « استعاره - برخلاف نظر ارسطو - امری صرفاً زبانی و در حدّ واژگان نیست، بلکه فرایندهای تفکر انسان، اساساً استعاری می‌باشند، یعنی نظام تصویری ذهن انسان اساساً بر مبنای استعاره شکل گرفته و تعریف شده‌است و استعاره به‌عنوان یک بیان زبانی، دقیقاً به این دلیل میسر می‌شود که در اصل، ریشه در نظام تصویری انسان دارد. » ( گلفام و یوسفی راد ، ۱۳۸۱ : ۶۳ )

بنابراین می‌توان این نکته مهم را بیان کرد که آنچه که در دیوان و سخنان و اشعار شاعران مطرح یک دوره آمده‌است، نمودار طرز اندیشه ، بیان ، فکر و رفتار افراد زیادی از همان جامعه است که به‌طور ناخودآگاه در زبان آنها جاری شده و منشأ بسیاری از رفتارهای اجتماعی و اخلاقی و مناسبات فرهنگی گردیده‌است .

از همین رهگذر، ما در این مقاله برآنیم تا با نگاهی به قصاید خاقانی که یکی از مشهورترین شاعران و قصیده‌سرایان قرن ششم (و سبک آذربایجانی) است، دریابیم که او و دیگر شاعران هم‌دوره او درباره سخن و سخنوری چگونه می‌اندیشیده‌اند و منشأ آن‌همه خودستایی‌های خاقانی و بداخلاقی‌ها و درگیری‌هایی که با سخنوران دیگر از جمله استادان و شاگردان خود داشته چیست؟ به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم خاقانی حوزه مفهومی سخن را با چه حوزه‌های مفهومی دیگری در ورای ذهن خود، برابر می‌نهد و از چه مفاهیمی برای بیان برتری خود بر دیگران استفاده می‌کند؟

ابتدا باید دانست که خاقانی، در دیوان خود، ۲۲۰ بار از واژه سخن استفاده کرده‌است که شاید بتوان گفت بعد از واژه صبح که ۴۷۵ بار آن را به کار برده، یکی از پرکاربردترین واژگان دیوان او محسوب می‌گردد. همچنین خاقانی شاعری است که بسیاری از پژوهشگران، او و نظامی را از بزرگ‌ترین استعاره‌پردازان نوآور، در ادبیات فارسی می‌دانند؛ چرا که « ترکیبات او که غالباً با خیالات بدیع همراه و به استعارات و کنایات عجیب آمیخته است، معانی خاصی را که تا عهد او سابقه نداشته مشتمل است؛ مانند « اکسیر نفس ناطقه » برای سخن ، ... » (صفا، ۱۳۷۸: ۳۵۰) از طرف دیگر همان‌طور که محمد امین ریاحی می‌گوید: « دیوان خاقانی ، نخستین و مهم‌ترین منبع اطلاعات قرن ششم هجری شمرده می‌شود. » (ریاحی، ۱۳۴۶: ۳)

#### انگاره‌های مفهومی سخن در ذهن و زبان خاقانی

آن‌گونه که از لابلای ابیات و سخنان خاقانی برمی‌آید، او شاعری حساس و زودرنج است که همین خصیصه او باعث شده بسیاری از شاعران هم‌عصرش، از دست زبان او و هجوهایش در امان نمانند. حتی کسانی مثل ابوالعلائی گنجوی که حق استادی به گردن او داشته و یا شاگردش مجیرالدین بیلقانی و نیز بسیاری از شاعران گذشته چون عنصری به فراوانی مورد طعن و انتقاد خاقانی قرار گرفته‌اند:

ز ده شیوه کان شیوه شاعریست      به یک شیوه شد داستان عنصری

نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه پند

که چیزی ندانست از آن عنصری

( خاقانی، ۱۳۷۳: ۹۲۶ )

همه این موارد، که به علت فراوانی و شهرت نیاز به آوردن شواهد دیگر ندارد، نشان می‌دهد که خاقانی و بسیاری از شاعران هم‌عصر او مثل رشید الدین وطواط، ابوالعلائی گنجوی، نظامی، جمال الدین اصفهانی و مجیر بیلقانی به سخن و سخنوری جور دیگری می‌نگریسته‌اند و در ورای دهن آنها سخن به‌مثابه پدیده‌ای یا پدیده‌هایی درک می‌شده که به‌طور ناخودآگاه آنان را به سمت بیرون‌راندن حریفان از این دایره سخن وادار می‌کرده است. به-عنوان مثال خاقانی به فراوانی سخن را، مُلک و حکومت می‌داند و خود را پادشاه این ملک :

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا

(همان، ۱۷)

که اگر بخواهیم به‌عنوان نمونه انگاره‌های استعاره‌ای این بیت را در ذهن خاقانی ترسیم کنیم، این‌گونه می‌شود: سخن ، مُلک است ← خاقانی پادشاه این مُلک است .

بنابراین، انگاره‌های استعاری که درباره سخن در ذهن خاقانی نقش بسته و ناخودآگاه در زبان او آشکار

گردیده را می‌توان در موارد زیر خلاصه و دسته‌بندی کرد :

- سخن مُلک است .

- سخن معجزه و سحر است .

- سخن دوشیزه و بکر است .

- سخن مروارید است .

- سخن خوراکی است .



- سخن مسابقه و رقابت است .

- سخن درخت است .

اینک به تبیین و توضیح هر یک از استعاره‌های مفهومی بالا و ذکر شواهد آن در قصاید خاقانی می‌پردازیم.

۱- سخن مُلک است .

به ابیات زیر توجه کنید :

شاه سخن منم شعرا دزد گنج من      بس دزد را که باید افراز دار کرد

(همان : ۱۵۱)

چون زبان مُلک سخن دارد ، من از صدر رسول      در سر دستار منشور زبان آورده‌ام

(همان : ۲۵۸)

فاخته گفت از سخن نایب خاقانیم      گلبن کآن دید کرد مدحت شاه امتحان

(همان : ۳۱۳)

بل نایبان یاوگیان ولایتند      زیرا که شه طغان جهان سخن نیند

(همان : ۱۷۴)

مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج نطق      دخل صد خاقان بود یک نکته غرای من

(همان : ۳۲۳)

پادشاه نظم و نثرم در خراسان و عراق      کاهل دانش را ز هر لفظ امتحان آورده‌ام

(همان : ۲۵۸)

نی نی به دولت تو امیر سخن منم      عسکر کش من این نی عسگر نکو تر است

(همان : ۷۷)

من در سخن عزیز جهانم به شرق و غرب      کز شرق و غرب نام سخنور نکوتر است

(همان : ۷۷)

شاه سخن به خدمت شاه سخا رسید      شاه سخا سخن ز فلک دید برترش

(همان : ۲۲۰)

همان‌طور که در پس‌زمینه همه این ابیات می‌بینید، خاقانی سخن را به‌مثابه مُلک و اقلیمی می‌داند که این ملک، فقط می‌تواند یک پادشاه داشته باشد و آن هم، خود اوست و این پادشاه هرگز حضور دیگران را در ملک خود تحمل نمی‌کند و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا به متجاوزان به این ملک (شاعران دیگر) بتازد و آنها را همواره دزد گنج خود می‌داند و پیوسته به این موضوع تأکید می‌کند که پادشاه نظم و نثر در تمام اقلیم سخن (خراسان و عراق که دو مرکز عمده سخن پارسی در آن روزگار بوده‌اند) فقط خود اوست و از آنجا که به گفته سعدی، «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگ‌جند» (سعدی، ۱۳۷۸: ۴۲)، شکل‌گیری این استعاره مفهومی در ذهن خاقانی، منشأ بسیاری از بد اخلاقی‌ها و مناقشات خاقانی با شاعران هم‌عصر خود گردیده‌است که اثرات آن در جای-جای دیوانش مشهود است.

یادآوری این نکته هم ضروری است که این استعاره در اشعار شاعران قبل از خاقانی نیز دیده می‌شود اما بسیار کم و به‌ندرت، چنان‌که سنایی در ابیات زیر به آن اشاره کرده، اما به هیچ وجه خود را پادشاه مُلک سخن نمی‌داند و دیگران را مدح می‌کند:

بادی آراسته در مُلک سخن تا گه حشر      نامه شعر به توقیع تو امیر

(سنایی، ۱۳۴۱: ۲۸۵)

یا در مدح محمد منصور :

هرکه زین پیش بود امیر سخن      از امیر سخا شدند عزیز

(همان : ۱۰۷۴)

اما در ادوار بعد از خاقانی، این استعاره به همان شکل که در ذهن خاقانی است، رواج یافته و در نزد

بسیاری از شاعران می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت :

از فیض قبول آن مکرم      شد ملک سخن مرا مسلم

(لاهیجی ، ۱۳۷۴ : ۶۶۹)

چند گویی که منم خسرو اقلیم سخن      ملک تو ، کشور تو ، تاج تو ، اورنگ تو کو

(دهلوی ، ۱۳۸۷ : ۱۹۳)

شاعری سحر آفرینم ، ساحری معجز نما      خازن گنج ممالک ، مالک ملک سخن

(ساوجی ، ۱۳۸۹ : ۴۷۶)

جالب توجه است که بسیاری از شاعران و بزرگان هم‌عصر خاقانی نیز، او را امیر ملک سخن دانسته و به

فضل و برتری خاقانی اذعان داشته‌اند. چنان‌که ابوالفضایل احمد سیمگر گفته است:

گرچه کان خرد مرا دانی      عاجزم در نهاد خاقانی

صورت روح پاک می بینم      متدرّع به شحص انسانی

افضل الدین امیر ملک سخن      شارح رمز های پنهانی

(به نقل از دیوان خاقانی ، ۱۳۷۳:۳۲۴)

و یا کافی الدین عمر، عموی فاضل خاقانی در قطعه ای خطاب به او می‌گوید :

ای امیر امرای سخن ای شاه سخا      به سخن مثل عطارد به سخا چون خورشید

( به نقل از دیوان خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۵ )

۲- سخن سحر و معجزه است.

به ابیات زیر از قصاید خاقانی توجه کنید :

مرا بین که آیات ابیات مدحش      نه تعویذ جان ، حرز ایمان نماید

(خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۱۳۲)

بخندم به نظم هرابله اگرچه      زبان ساحر و خامه ثعبان نماید

(همان : ۱۳۲)

مصطفی گوید که سحر است از بیان من ساحرم      کاندر اعجاز سخن سحر بیان آورده ام

( همان:۲۵۸ )

معجز خاقانی است مدح تو تا در جهان      صبح برد آب ماه ، میوه پزد ماه آب

(همان:۴۹)

سحر دم او شکست رونق گویندگان      چون دم مرغان صبح ، نیروی شیران غاب

(همان : ۴۹)

عنصری کو یا معزّی یا سنایی کاین سخن      معجز است از هر سه گرد امتحان انگیخته

(همان : ۳۹۸)

شاعر ساحر منم اندر جهان      در سخن از معجزه صاحب قران

(همان : ۳۴۲)

در بابل سخن منم استاد سحر تازه      کز ساحران عهد کهن همبری ندارم

(همان : ۲۸۳)

در شأن تو و من به سخا و سخن امروز      ختم الامرای به و ختم الشعرا

(همان : ۴۳۹)

از این قصیده نمودار ساحری کن از آنک      بقای نام تو است این قصیده غراً

(همان : ۳۱)

اگر خری دم این معجزه زند که مراست      دمش ببند که خر گنگ بهتر از گویا

(همان : ۳۱)

با نگاهی به اندیشه‌ای که در ورای ابیات نهفته است، می‌توان آن را چنین ترسیم کرد : سخن معجزه و سحر است ← خاقانی پیامبر یا ساحر است .

خاقانی سخن خود را نوعی معجزه می‌داند بنابر تعریفی که در این باره می‌گوید : «اعجاز از ریشه عجز (ناتوانی) به معنی ناتوان ساختن می‌باشد ... یعنی کاری انجام گیرد که دیگران در انجام و یا هموردی با آن عاجز باشند.» (معرفت ، ۱۳۹۰ : ۲۰۳) خاقانی خود را پیامبری می‌داند که معجزه او همین اشعار و مدایح اوست که هیچ-کس قادر به هموردی با او و آوردن مثل آنها نیست و با استفاده از واژگانی مثل « ختم الانبیا » معادل « ختم الشعرا » را برای خود می‌سازد و حتی ابیات خود را تشبیه به آیات قران می‌کند. او همچنین با توجه به حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید : « ان من البیان لسحرا » ( فروزانفر ، ۱۳۶۱ : ۹۹ ) قسمتی از سخنان خود را نیز سحر می‌داند و خود را در سخنوری صاحب قران معجزه و سحر معرفی می‌کند؛ بنابراین ، این اندیشه در ذهن و زبان او شکل می‌گیرد که

دیگران از آوردن سخنانی شبیه به سخن او عاجز هستند و این مسأله نیز تأثیر بسزایی در مناقشات او با شاعران هم-عصر خود می‌گذارد که در لابلای ابیاتش مشخص است .

۳- سخن ، بکر و دوشیزه است .

ای افضل از مشاطة بکر سخن تویی      این شعر در محافل احرار کن ادا

(خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۶)

نکته دوشیزه من حرز روح است از صفت      خاطر آبستن من نور عقل است از صفا

(همان : ۱۷)

شه طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل      نوعروس فضل را صاحب منم نعم الفتی

(همان : ۱۷)

مریم بکر معانی را منم روح القدس      عالم ذکر معالی را منم فرمانروا

(همان : ۱۷)

سخن بر بکر طبع من گواه است      چو بر اعجاز مریم نخل خرما

(همان : ۲۴)

لیک به دولت ملک بر ملکوت می رود      بهر عروس طبع ما نامزد سخنوری

(همان : ۴۲۱)

در شکر ریز نو عروس سخن      نی مصریش مخاطب هنر است

(همان : ۸۵)

بنده با افکندگی مشاطه جاه شه است      سیر با آن گندگی هم ناقد مشک ختاست

(همان : ۸۷)

بر چهره عروس معانی مشاطه وار      زلف سخن بتاب و زحسرت بتابشان

(همان : ۳۳۰)

چون زر و گل به دست آلا که خار پای عقل      صید خاری کی شود عقل سخن پیرای من

(همان : ۳۲۲)

گر بسیط خاک را چون من سخن پیرای هست      اصلم آتش دان و فرعم کفر و پیوندم عبا

(همان : ۳۰)

با توجه به ابیات مذکور و استعاره مفهومی آن، انگاره‌ای که در ذهن خاقانی شکل گرفته را می‌توان به-

صورت زیر ترسیم کرد : سخن، بکر و دوشیزه است ← خاقانی داماد این دوشیزه است.

لذا خاقانی سخن خود را همچون عروس بکر و دوشیزه‌ای می‌داند که داماد و صاحب و مشاطه آن فقط

خود اوست و به سبب غیرتی که نسبت به این عروس دوشیزه دارد، هرگز اجازه نمی‌دهد دست دیگران (شاعران

هم‌دوره) به این عروس بکر برسد و بخواهند قصد پیرایش آن را داشته باشند و این نیز می‌تواند دلیل محکمی برای

فراوانی مناقشات او با شعرای دیگر در دیوانش باشد.

۴- سخن مروارید است.

کی شکنند همتش قدر سخن پیش غیر      کی فکند جوهری دانه در در خلاب

(خاقانی، ۱۳۷۳ : ۴۵)

بنده سخن تازه کرد وانچه کهن داشت شست      کان همه خرمهره بود وین همه در ثمین

(همان : ۳۳۶)

به شکر صدر زمان هر زمان به بحر سخن      صدف مثال دهان را به در بینبارم

(همان : ۲۸۷)

طبع مراست جان تهی تحفه سخن      نوروز راست جان تهی باد نوبهار

(همان : ۲۰۵)

گر هست سخن گهر چرا نیست      آهنگ بدو گهرخران را

(همان : ۳۵)

دانم که دگر باره گهر دزد از این عقد      آن طفل دبستان من آن مردک کذاب

(همان : ۵۸)

با توجه به ابیات بالا، انگاره مفهومی که در ذهن خاقانی شکل گرفته را می‌توان این گونه ترسیم کرد :

سخن مروارید است ← خاقانی صاحب و تنها دارنده این مروارید است.

بنابراین، وجود این استعاره در ذهن خاقانی، باعث شده تا سخن خود را همچون مرواریدی که در آن زمان

با توجه به عقیده قدما نسبت به نحوه تشکیل آن در دهان صدف، کمیاب و گرانبها بوده (و اکنون نیز هست)، بداند

که تنها صاحب و دارنده این مروارید سخن فقط خاقانی است و ازاینکه دیگران نیز آن را داشته باشند، احساس

خوشایندی ندارد و به شاگردان خود که قصد دزدی از این مروارید را دارند، سخت می‌تازد.



۵ - سخن خوراکی است .

این چو مگس می کند خوان سخن را عفن      وان چو ملخ می برد کشته دین را نما

(خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۳۸)

بگذرد ار باشدش از تو قبولی به جاه      افضل شیرین سخن بیشکی از فرقدان

(همان : ۳۵۳)

حیات بخشا در خامی سخن منگر      که سوخته شدم از مرگ قدوةالحکما

(همان : ۳۰)

یوسف دل ها تویی کآیت توست از سخن      پیش گرسنه دلان خوان کرم ساختن

(همان : ۳۱۶)

مریم گشاده روزه و عیسی بسته نطق      کو در سخن گشاد سر سفره ی سخا

(همان : ۵)

در دل خاقانی ارچه آتش تب خاست      آب حیاتش نگر که در سخن آورد

(همان: ۷۶۵)

استعاره موجود در ابیات بالا را می توان چنین ترسیم کرد :

سخن خوراکی است ← خاقانی دیگران را در این خوراکی شریک نمی کند .

با توجه به انگاره ای که از این استعاره در ذهن خاقانی نقش بسته، باید گفت که او اگرچه گاهی از روی

کرم و سخا، سفره اندیشه را می گستراند، اما معتقد است که دیگر شاعران، این خوان سخن را عفن و بدبو می کنند و

فقط اوست که سخنش غذای روح هاست و آب حیات بخش جانها؛ بنابراین، این استعاره نیز می تواند یکی از دلایل بداخلاقی های او با شعرای دیگر محسوب گردد.

۶ - سخن مسابقه و رقابت است .

او در سخن از نابغه برده قصب السبق چون خسرو نعمان کرم از حاتم طایی

(خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۴۳۶)

گرچه روز آمد به پیشین از همه پیشینان بیش و پیشم در سخن داند کسی کو پیشواست

( همان : ۸۸ )

دقایقی که مرا در سخن به نظم آید به سر آن نرسد وهم بو علی دقاق

(همان : ۲۳۶)

جان کنند از زاخایی تا به گرد من رسند کی رسد سیرالسوافی در نجیب ساربان

( همان : ۳۲۸ )

نبینی جز مرا نظمی محقق نیابی جز مرا نثری مبرهن

(همان : ۳۱۸)

دانم که نیک دانی دانند دشمنان هم کامروز در جهان به سخن هم سری ندارم

( همان : ۲۸۳ )

که نیست چون تو سخا پروری به شرق و غرب نه چون من است ثناگستری به شام و عراق

( همان : ۳۶۶ )

با توجه به این ابیات ، استعاره مفهومی دیگری که در ذهن خاقانی نقش بسته را می توان چنین ترسیم کرد :

سخن مسابقه و رقابت است ← خاقانی برنده این مسابقه است

پس در این رقابت که بین خاقانی و شعرای دیگر شکل گرفته، خاقانی خود را نفر اول و برنده رقابت می داند

و همچون قهرمان یک رشته ورزشی اجازه برتری را به دیگران نمی دهد و آنها را دنباله رو سخن خود می داند .

۷- سخن درخت است .

محققان سخن زین درخت میوه برند                      وگر شوند سراسر درختک دانا

( خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۳۱ )

بی او سخن نرانم و کی پرورد سخن                      حسّان پس از رسول و فرزدق پس از هشام

( همان : ۳۰۴ )

مشرق و مغرب مراست زیر درخت سخن                      رسته ز شروان نهال ، رفته به عالم ثمار

( همان : ۱۸۱ )

یکایک میوه دزد باغ طبعم                      ولیک از شاخ بختم میوه افکن

( همان : ۳۲۰ )

انگاره ای که با توجه به ابیات بالا در ذهن خاقانی به وجود آمده را می توان به این صورت ترسیم کرد :

سخن درخت است ← فقط درخت سخنان خاقانی میوه دار است .

لذا خاقانی سخن خود را چون درختی می‌داند که از شروان روییده و میوه‌اش به سراسر جهان رفته و فقط درخت سخنان اوست که میوه‌دار است و سخنان دیگران همچون درختانی بی‌ثمر هستند که هیچ فایده‌ای ندارند. این اندیشه نیز می‌تواند منشأ مجادلات او با شعرای دیگر محسوب گردد .

در پایان ، با توجه به آنچه که قبلاً اشاره شد که استعارات مفهومی، نتیجه‌کنش متقابل تجربیات ذهنی ما و محیط فرهنگی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم، می‌باشد، ذکر این نکته نیز جالب توجه است که گویی خاقانی خود به این موضوع واقف بوده است و خودستایی‌های خود و بداخلاقی‌هایش با شعرای دیگر را به گردن جامعه و جهان اطراف خود می‌اندازد و می‌گوید :

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است      لاجرم معذورم از جز خویشتن می‌ننگرم

هرچه عقلم در پس آینه تلقین می‌کند      من همان معنی به صورت بر زبان می‌آورم

( خاقانی ، ۱۳۷۳ : ۲۴۸ )

## نتیجه

نظریه استعاره در سال‌های اخیر که ما بیشتر آن را تحت عنوان « استعاره مفهومی » می‌شناسیم با نقد دیدگاه‌های سنتی درباره استعاره، ثابت کرد که استعاره فقط در واژه، جمله و حتی در زبان نیست، بلکه استعاره در ذهن، اعمال و رفتار افراد یک جامعه و به‌طور ناخودآگاه نمود دارد و فقط باید آن را از لابلائی گفته‌های اشخاص کشف کنیم .

همچنین در این نظریه کارکرد جدیدی برای استعاره مفهومی در نظر گرفته شده که استعاره را همچون ابزاری مهم در جهت دادن به عقاید ، افکار و اعمال انسان در جامعه می‌داند .

از همین رهگذر ، با نگاهی به قصاید خاقانی و بررسی استعاره‌های مفهومی که درباره سخن در ذهن و زبان او که یکی از برجسته‌ترین شاعران قرن ششم می باشد، شکل گرفته، این موارد مشخص می‌شود که او سخن را به- مثابه مُلک، معجزه و سحر، عروس دوشیزه، رقابت، مروارید ، خوراکی و درخت می‌داند که در همه آنها ، او خود را یگانه و برتر از شعرای دیگر خصوصاً شعرای هم‌دوره خود می‌پندارد و همین انگاره‌ها در ذهن او کافی است تا ریشه و دلایل جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه خوبی باشد برای اینکه بفهمیم چرا خاقانی با بدزبانی و بداخلاقی همواره با استادان و شاگردان و دوستان هم‌دوره خود مجادله و مناقشه داشته است؛ بنابراین، استعارات مفهومی در سبک‌شناسی شناختی و تحلیل متون ادبی یک دوره یا یک شخص نیز می‌تواند بسیاری از افکار، عقاید و رفتار رایج در آن دوره یا شخص را تبیین و مشخص نماید. که این یکی از جدیدترین و اساسی‌ترین کارکردهای استعاره در ادبیات و زبان‌شناسی شناختی محسوب می‌شود.

## Abstract

### Analysis of conceptual metaphor of speech in Khaghani's odes

In recent years, and in the theory of knowledge; metaphor has found a new meaning, that it is mentioned as the "conceptual metaphor". According to this theory, not only metaphor studies at the level of words, sentences or even at language level but also it studies in the mind, behavior and actions of individuals in a society and it reflects unconsciously. So explanations and study of thoughts, actions and human's behavior in a society In which they live; is one of the essential functions of this type of metaphor. Thereby in this article we examine the conceptual metaphors of speech in Khaghani's odes who Is one of the most important poets of the sixth century; In order to find the cause of many disputes, controversy and conflicts in his contemporary poets .t was found that Khaghani knows speech as property, miracles and magic, maiden bride, competition, pearls, food and tree .That a Kind of superiority and uniqueness in Khaghani's mind causes his controversies and immorality with other poets.

Keywords: conceptual metaphor, Khaghani, conflict, controversy, speech

کتابنامه

الف ( کتاب‌ها

چاوشی ، حسین ، بلاغت از دیدگاه روان شناسی ، قم : انتشارات خوشرو ، چاپ اول ، ۱۳۸۱.

خاقانی شروانی ، بدیل بن علی ، دیوان ، به کوشش ضیال‌الدین سجادی ، تهران : انتشارات زوار ، چاپ چهارم،

۱۳۷۳.

دهلوی ، امیر خسرو ، دیوان ، با مقدمه محمد روشن ، تهران : انتشارات نگاه ، چاپ دوم ، ۱۳۸۷ .

رجایی ، محمد خلیل ، معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع ، شیراز : انتشارات دانشگاه شیراز ، چاپ پنجم،

۱۳۷۹ .

ساوجی ، سلمان ، کلیات ، به کوشش عباسعلی وفایی ، تهران : انتشارات سخن ، چاپ اول ، ۱۳۸۷ .

سعدی ، مصلح‌الدین ، گلستان ، به کوشش محمد علی فروغی ، تهران : انتشارات جرس ، چاپ هفتم ، ۱۳۷۸.

سنایی ، مجدود بن آدم ، دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی ، تهران : انتشارات کتابخانه ابن سینا ، چاپ اول ، ۱۳۴۶ .

شفیعی کدکنی ، محمد رضا ، صورخیال در شعر فارسی ، تهران ، انتشارات آگاه ، ۱۳۸۵.

صفا ، ذبیح الله ، تاریخ ادبیات ایران (خلاصه جلد اول و دوم ) ، تهران : انتشارات فردوس ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۸ .

فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱.

قاسم زاده، حبیب الله، استعاره و شناخت، تهران: انتشارات فرهنگان، چاپ اول، ۱۳۷۹.

لاهیجی، حزین، دیوان، تصحیح ذبیح الله صاحبکار، قم: انتشارات سایه، چاپ اول، ۱۳۷۴.

معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، تهران: انتشارات سمت، چاپ ششم، ۱۳۹۰.

هاوکس، ترنس، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۷.

## ب) مقالات

بهنام، مینا، «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس»، نشریه نقد ادبی، دوره ۳، شماره ۱۰، ۱۳۸۹، صص ۱۱۴ -

۹۱.

ریاحی، محمد امین، «تحولات ادبی ایران و وضع امروز آن»، مجله هنر و مردم، شماره ۵۹، ۱۳۴۶، صص

۱۵ - ۳.

گلفام، ارسلان؛ یوسفی راد، فاطمه، «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، نشریه تازه‌های علوم شناختی، دوره ۴،

شماره ۳ (پیاپی ۱۵)، ۱۳۸۱، صص ۵۸ - ۴۲.

هاشمی، زهره، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، نشریه ادب پژوهی، دوره ۴، شماره ۱۲،

۱۳۸۹، صص ۱۳۹ - ۱۱۹.

هوشنگی، حسین؛ سیفی پرگو، محمود، «استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی»،

پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، شماره ۳، ۱۳۸۸، صص ۳۴ - ۹.